

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Impact of Ethics on Ijtihad and the Interpretation of Religious Texts from a Human Rights Perspective

Fatemeh Ghaedi Bardeh^{*1}, Hamideh Abdollahi Alibeik², Abdollah Omidifard³

1. Faculty Member, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Payame Noor University, Tehran, Iran

2. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Qom University, Qom, Iran

3. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Qom University, Qom, Iran

* Corresponding Author's Email: f.ghaedi@pnu.ac.ir

ABSTRACT

Epistemological transformations in the modern era—particularly in the field of human rights—have revived the question of the relationship between ethics and religion in the process of understanding and deducing legal rulings. Ijtihad, as the dynamic mechanism of Islamic jurisprudence, has always required guiding principles to regulate interpretation and ensure compatibility with the exigencies of time. Within this framework, ethics can serve as a mediating factor between the divine text (nass) and the human interpreter. This article, employing an analytical-descriptive approach and drawing upon jurisprudential, legal-theoretical (usuli), and exegetical sources, examines the influence of ethical components on ijthad and the interpretation of religious texts in light of human rights values. The findings reveal that ethics is not merely ornamental in the process of deduction; rather, it is a necessary condition for forming a more human-centered understanding of religion. Principles such as justice, human dignity, and the prohibition of harm (la darar)—as shared foundations between Islamic ethics and human rights—can play an effective role in reforming the method of ijthad and preventing violence-oriented readings of religious texts. The results emphasize that by integrating moral rationality into the process of interpretation and deduction, it is possible to achieve a humane, dynamic, and dignity-oriented form of ijthad—one that emerges from within the Islamic tradition while simultaneously converging with universal human values.

Keywords: *Ethics, Ijtihad, Interpretation of Religious Texts, Human Dignity, Human Rights*

How to cite: Ghaedi Bardeh, F., Abdollahi Alibeik, H., & Omidifard, A. (2023). The Impact of Ethics on Ijtihad and the Interpretation of Religious Texts from a Human Rights Perspective. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 1(1), 32-50.



تاریخ ارسال: ۱ مرداد ۱۴۰۲
تاریخ بازنگری: ۱ آذر ۱۴۰۲
تاریخ پذیرش: ۷ آذر ۱۴۰۲
تاریخ چاپ: ۲۵ آذر ۱۴۰۲

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تأثیر اخلاق بر اجتهاد و تفسیر متون دینی با رویکرد حقوق بشری

فاطمه قائدی بارده^{۱*}، حمیده عبداللهی علی بیک^۲، عبدالله امیدی فرد^۳

۱. عضو هیئت علمی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۲. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

۳. دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: f.ghaedi@pnu.ac.ir

چکیده

تحولات معرفتی در دوران معاصر، به‌ویژه در حوزه حقوق بشر، موجب طرح دوباره نسبت میان اخلاق و دین در فرایند فهم و استنباط احکام شده است. اجتهاد، به‌عنوان ابزار پویایی فقه اسلامی، همواره نیازمند معیارهایی برای تنظیم تفسیر و تطبیق با مقتضیات زمان است؛ در این میان، اخلاق می‌تواند نقش واسطه‌ای میان نص و انسان ایفا کند. این مقاله با رویکردی تحلیلی - توصیفی و بهره‌گیری از منابع فقهی، اصولی و تفسیری، به بررسی تأثیر مؤلفه‌های اخلاقی بر اجتهاد و تفسیر متون دینی در پرتو ارزش‌های حقوق بشری می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که اخلاق، نه تنها جنبه تربینی در استنباط ندارد، بلکه شرط لازم برای شکل‌گیری قرائت انسانی‌تر از دین است. اصولی چون عدالت، کرامت انسانی، و نفی ضرر، به‌عنوان مبانی مشترک میان اخلاق اسلامی و حقوق بشر، می‌توانند در اصلاح روش اجتهاد و جلوگیری از قرائت‌های خشونت‌محور از متون دینی مؤثر باشند. نتیجه تحقیق تأکید دارد که با تلفیق عقلانیت اخلاقی در فرایند استنباط و تفسیر، می‌توان به اجتهادی انسانی، پویا و سازگار با کرامت ذاتی بشر دست یافت؛ اجتهادی که از درون سنت اسلامی برخاسته و در عین حال با ارزش‌های جهانی هم‌افز است.

کلیدواژگان: اخلاق، اجتهاد، تفسیر متون دینی، کرامت انسانی، حقوق بشر.

نحوه استناددهی: قائدی بارده، فاطمه، عبداللهی علی بیک، حمیده، و امیدی فرد، عبدالله. (۱۴۰۲). تأثیر اخلاق بر اجتهاد و تفسیر متون دینی با رویکرد حقوق بشری. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۱(۱)، ۵۰-۳۲.



مقدمه

در دوران معاصر، با گسترش ارتباطات جهانی و شکل‌گیری گفتمان‌های نوین در حوزه حقوق بشر، نسبت میان دین، اخلاق و انسان بیش از هر زمان دیگری مورد توجه قرار گرفته است. در چنین فضایی، یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های جوامع اسلامی آن است که چگونه می‌توان میان آموزه‌های دینی و ارزش‌های اخلاقی جهانی پیوندی سازنده برقرار کرد. این مسئله، بیش از هر چیز، در قلمرو اجتهاد و تفسیر متون دینی نمود می‌یابد؛ زیرا اجتهاد ابزار اصلی پویایی فقه اسلامی و تفسیر، دروازه فهم پیام وحیانی است. باین‌حال، پرسش اصلی آن است که آیا شیوه‌های سنتی اجتهاد، که بر نص‌گرایی و ظواهر احکام تأکید دارند، قادرند پاسخ‌گوی نیازهای اخلاقی و انسانی دنیای جدید باشند؟ چالش میان برخی برداشت‌های فقهی و معیارهای اخلاق جهانی در این نقطه آشکار می‌شود. بسیاری از احکام یا تفاسیر سنتی، به‌ویژه در زمینه حقوق زنان، آزادی دین، یا عدالت کیفری، از نگاه وجدان عمومی و نظام‌های اخلاقی بین‌المللی قابل نقدند. در حالی که بنیان دین اسلام بر اصولی چون عدالت، رحمت و کرامت انسانی است، گاه در عمل شاهد قرائت‌هایی هستیم که این ارزش‌ها را نادیده می‌گیرند. این فاصله میان ظاهر حکم و روح اخلاقی دین، یکی از دلایل اصلی بحران اعتماد به فقه سنتی در عصر حاضر است. اگر اجتهاد نتواند خود را با تحولات اخلاقی و انسانی جهان هم‌ساز کند، خطر آن وجود دارد که شریعت از نقش هدایت‌گرانه خود فاصله بگیرد و به نظامی صرفاً شکلی و تاریخی فروکاسته شود. از همین رو، ضرورت بازنگری در شیوه اجتهاد در عصر حقوق بشر، بیش از هر زمان احساس می‌شود. اجتهاد در معنای عمیق خود تنها به استخراج حکم از نصوص محدود نمی‌شود، بلکه تلاشی برای فهم مقاصد شریعت و تحقق مصالح انسانی است. این فرآیند، نیازمند پیوندی درونی میان عقل، اخلاق و وحی است؛ زیرا بدون اخلاق، اجتهاد به نوعی تکنیک صوری در استنباط احکام تبدیل

می‌شود که فاقد روح انسانی است. اخلاق می‌تواند به‌عنوان نیروی اصلاح‌گر، مسیر اجتهاد را از صلبیت و خشونت به سمت عدالت و رحمت هدایت کند و اجازه دهد تا فقه و تفسیر دینی در خدمت رشد انسانی قرار گیرند. مسئله اساسی آن است که اخلاق را نباید امری بیرونی نسبت به فقه تصور کرد. اخلاق، در حقیقت، بخشی از ساختار درونی فهم دینی است که می‌تواند معیار تشخیص صحت استنباط و تفسیر باشد. در هر فرایند اجتهادی، مجتهد نه تنها به ادله شرعی بلکه به ارزش‌های اخلاقی متعهد است؛ زیرا هدف نهایی شریعت، تحقق خیر و صلاح بشر است. وقتی این هدف در سایه ظواهر نصوص فراموش شود، اجتهاد از مسیر اصلی خود منحرف می‌شود. بنابراین، اخلاق می‌تواند معیار تنظیم‌کننده‌ای باشد که ضمن حفظ وفاداری به متون مقدس، از قرائت‌های غیراخلاقی و خشونت‌محور جلوگیری کند. پرسش اصلی این پژوهش نیز از همین دغدغه برمی‌خیزد: اخلاق چه نقشی در جهت‌دهی اجتهاد و تفسیر دینی ایفا می‌کند؟ این پرسش در پی آن است که روشن سازد آیا می‌توان میان وفاداری به نص و التزام به اخلاق، تعادلی معرفتی و عملی برقرار کرد. به بیان دیگر، آیا می‌توان متون دینی را به گونه‌ای تفسیر کرد که هم از نظر فقهی معتبر و هم از نظر اخلاقی انسانی باشد؟ پاسخ به این پرسش نیازمند بازنگری در مبانی روش‌شناسی اجتهاد است؛ مبانی‌ای که تاکنون بیشتر بر قواعد زبانی، اصول لفظی و ظواهر احکام تمرکز داشته و کمتر به سنجش اخلاقی نتایج فتوا و حکم توجه کرده است. بر اساس این پرسش، فرضیه تحقیق چنین شکل می‌گیرد: اخلاق می‌تواند به‌عنوان معیاری تنظیم‌کننده در فرآیند استنباط و تفسیر دینی، عمل کرده و از قرائت‌های غیراخلاقی متون جلوگیری کند. به بیان دیگر، اجتهاد اخلاق‌محور قادر است میان حقیقت دینی و وجدان انسانی پیوندی نو برقرار کند و شریعت را از درون به‌سوی عدالت، رحمت و کرامت سوق دهد. این فرضیه بر آن است که تعارض میان دین و اخلاق نه ذاتی، بلکه ناشی از روش‌های تفسیری و اجتهادی

بنابراین، برای ورود به بحث اصلی، باید مبانی نظری سه محور بنیادین - اخلاق، اجتهاد و تفسیر - و سپس رابطه آن‌ها با اندیشه حقوق بشر مورد بررسی قرار گیرد تا چارچوب مفهومی پژوهش روشن گردد و امکان تحلیل عمیق‌تری از تأثیر اخلاق در فرایند فهم و استنباط فراهم آید.

تعریف و تمایز مفهومی میان اخلاق، اجتهاد و تفسیر

در این بخش، تمرکز بر تحلیل مفهومی سه واژه بنیادین یعنی اخلاق، اجتهاد و تفسیر است که در سنت اسلامی هر یک جایگاه مستقلی دارند اما در ساحت نظری و معرفتی، ارتباطی عمیق و تأثیرگذار با یکدیگر برقرار می‌کنند. اخلاق در متون کلاسیک اسلامی، نه صرفاً به معنای مجموعه‌ای از فضایل فردی، بلکه به‌مثابه نظامی از قواعد عقلانی و الهی برای تنظیم رفتار انسانی با خود، خدا و دیگران مطرح شده است (Draz, 1973). از دیدگاه فیض کاشانی، اخلاق محصول تزکیه باطن و هماهنگی عقل و شرع است و به همین سبب، برخلاف حقوق، غایت‌محور و کمال‌طلب است (Fayz Kashani, 1989). مسکویه نیز در تهذیب الاخلاق، بر پیوند میان تهذیب نفسانی و ساختار اجتماعی تأکید دارد و اخلاق را پایه‌ای برای نظم دینی و انسانی می‌داند (Miskawayh). در مقابل، اجتهاد به‌عنوان فرآیند استنباط احکام از منابع شرعی، در مقام کشف اراده الهی قرار دارد و معمولاً بر پایه اصول فقهی، قواعد زبانی و مبانی عقلی استوار است (Ahmadpour, 2016). با این حال، آنچه در دوران معاصر مورد تأمل قرار گرفته، رابطه میان اجتهاد و ارزش‌های اخلاقی است. اگر اجتهاد صرفاً در سطح روش‌شناسی فقهی محدود شود، ممکن است از ارزش‌های اخلاقی فاصله گیرد؛ اما در صورتی که اخلاق به‌مثابه چارچوب تنظیم‌کننده در فرآیند استنباط در نظر گرفته شود، اجتهاد می‌تواند با اهداف عدالت‌محور و کرامت انسانی سازگار گردد (Sadr, 2012). تفسیر نیز در این میان، حلقه اتصال میان نص و معنا است. مفسر با بهره‌گیری از قواعد زبان‌شناسی،

محدود است. هرگاه روش اجتهاد بر عقلانیت اخلاقی استوار گردد، آن تعارض ظاهری جای خود را به هماهنگی میان ارزش‌های وحیانی و حقوق بشری خواهد داد. اهمیت این بحث در جهان امروز تنها نظری نیست، بلکه پیامدهای عینی و اجتماعی نیز دارد. در جوامع اسلامی، که قانون‌گذاری بر پایه شریعت است، جهت‌گیری اخلاقی در فهم دین می‌تواند مسیر قانون، سیاست و قضا را نیز دگرگون سازد. اجتهاد اخلاق‌محور، نه در پی نفی شریعت بلکه در پی زنده نگه‌داشتن روح آن است؛ روحی که در کرامت انسان، عدالت اجتماعی و خیر جمعی معنا می‌یابد. از این منظر، تفسیر دینی دیگر ابزاری برای تثبیت مرزهای سنتی نیست، بلکه می‌تواند راهی برای بازسازی رابطه دین و انسان در پرتو ارزش‌های جهانی باشد. در نتیجه، بازاندیشی در نقش اخلاق در اجتهاد و تفسیر، تلاشی است برای عبور از ظاهرگرایی فقهی و دستیابی به فهمی انسانی‌تر از دین. این رویکرد، شریعت را نه در تعارض با حقوق بشر، بلکه در امتداد آن می‌بیند؛ زیرا هر دو، در بنیاد خود، بر حرمت و کرامت انسان استوارند. چنین نگرشی می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری فقهی پویا و تفسیرهایی باشد که به جای فاصله گرفتن از انسان، او را محور معنا و غایت دین قرار می‌دهند.

مبانی نظری

بررسی تأثیر اخلاق بر اجتهاد و تفسیر متون دینی، بدون تبیین مبانی نظری هر یک از این مفاهیم، ممکن نیست. برای فهم دقیق‌تر این نسبت، لازم است ابتدا روشن شود که مقصود از «اخلاق» در این پژوهش چیست و چگونه با مفاهیمی چون شریعت، عقل و کرامت انسانی ارتباط می‌یابد. از سوی دیگر، اجتهاد نیز صرفاً یک فرایند فنی فقهی نیست، بلکه نظامی معرفتی است که بر پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی و الهیاتی استوار است. تفسیر متون دینی نیز به‌مثابه عرصه‌ای میان‌واسط میان وحی و انسان، هم از زبان و منطق متن تأثیر می‌پذیرد و هم از نظام ارزشی مفسر.

اصول فقه و مبانی اخلاقی، می‌کوشد تا معنایی متناسب با غایت الهی نص ارائه دهد. در نتیجه، اخلاق نه در حاشیه، بلکه در متن تفسیر و اجتهاد حضور دارد و می‌تواند به عنوان معیار ارزشی، مانع از قرائت‌های صرفاً صوری یا ابزارگرایانه از دین گردد. چنین نگاهی، زمینه‌ساز پیوند میان معرفت دینی و مسئولیت اخلاقی در جهان معاصر است.

نسبت عقل و اخلاق در نظام معرفتی اسلام

در نظام معرفتی اسلام، نسبت میان عقل و اخلاق از بنیادی‌ترین مسائل فلسفی و الهیاتی به شمار می‌آید؛ زیرا هر دو مقوله در شکل‌دهی به رفتار انسانی و تبیین تکالیف الهی نقشی تعیین‌کننده دارند. عقل، در نگاه اسلامی، ابزار ادراک حسن و قبح افعال و معیار تمیز خیر از شر است؛ اما این تشخیص، نه صرفاً عقل نظری بلکه عقل عملی را دربرمی‌گیرد که با ارزش‌گذاری و انتخاب رفتاری همراه است (Draz, 1973). به تعبیر دراز، قرآن کریم انسان را به تعقل اخلاقی دعوت می‌کند و فضیلت را نتیجه‌ی اتحاد ایمان و عقل می‌داند، نه صرف اطاعت بی‌تأمل از فرمان (Draz, 1973). فیض کاشانی نیز عقل را «نور هدایت» و اساس تهذیب می‌داند؛ زیرا اخلاق بدون عقل به تعبد کور و بدون هدف منتهی می‌شود، در حالی که عقل بدون اخلاق به نفع‌طلبی و انانیت می‌گراید (Fayz Kashani, 1989). در همین راستا، مسکویه در تهذیب الاخلاق تأکید می‌کند که عقل، مبنای تنظیم قوای نفس است و اعتدال اخلاقی تنها زمانی حاصل می‌شود که عقل بر شهوت و غضب سیطره یابد (Miskawayh). از منظر فقه اخلاقی معاصر، سید محمد صدر این رابطه را به سطح معرفت‌شناختی ارتقا داده و بر این باور است که عقل، نه تنها کاشف ملاکات احکام است بلکه درک عقلانی از حسن و قبح، در فرایند استنباط فقهی نیز حجیت دارد (Sadr, 2012). احمدپور نیز در پژوهش تطبیقی خود میان فقه و علوم شناختی، نشان می‌دهد که عقل در اخلاق اسلامی صرفاً ابزار استنتاج نیست، بلکه خود، منبعی از ادراک

ارزشی است که با وحی هم‌افزایی دارد (Ahmadpour, 2016). بدین ترتیب، عقل و اخلاق در معرفت دینی نه در تعارض، بلکه در تعامل‌اند؛ عقل جهت‌دهنده اخلاق و اخلاق، غایت عقل در مسیر قرب الهی است.

تبیین جایگاه اخلاق در علوم دینی و استنباط احکام

اخلاق در نظام علوم دینی جایگاهی بنیادین دارد و نمی‌توان آن را صرفاً به حوزه‌ی وعظ و تهذیب فردی فروکاست. در حقیقت، اخلاق در منظومه‌ی معرفتی اسلام نه در حاشیه، بلکه در متن علم دین و فرآیند استنباط احکام شرعی قرار دارد. از منظر قرآن و سنت، غایت شریعت تحقق مکارم اخلاق است؛ چنان‌که پیامبر اکرم (ص) هدف بعثت را «تتمیم مکارم اخلاق» معرفی کرده است. بر این اساس، هرگونه اجتهاد و استنباط باید در چارچوب غایات اخلاقی دین صورت گیرد (Draz, 1973). دراز معتقد است که قرآن، اخلاق را نه به‌عنوان توصیه‌ای ثانوی، بلکه به‌مثابه جوهر شریعت معرفی می‌کند و فقیه فاقد بینش اخلاقی، در معرض برداشت‌های شکلی و غیرانسانی از احکام قرار دارد (Draz, 1973). به تعبیر فیض کاشانی، اخلاق «روح فقه» است و جدایی آن از علم فقه، به خشکیدن معنویت احکام می‌انجامد؛ زیرا فقه بدون اخلاق، به ظواهر رفتار می‌پردازد، در حالی که غرض شارع، تهذیب باطن و اقامه عدالت است (Fayz Kashani, 1989). مسکویه نیز در تحلیل خود از مراتب کمال انسانی، علم اخلاق را مقدمه‌ی ضروری برای فهم غایت احکام دانسته و عقل اخلاقی را واسطه‌ی اتصال میان علم و عمل می‌داند (Miskawayh). در عصر حاضر، احمدپور بر این نکته تأکید دارد که فقه اسلامی بدون تکیه بر مبانی اخلاقی، نمی‌تواند پاسخ‌گوی مسائل نوپدید باشد؛ زیرا اخلاق، معیار بازسازی اجتهاد در پرتو تحولات معرفتی جدید است (Ahmadpour, 2016). سید محمد صدر نیز در چارچوب «فقه اخلاق» معتقد است که اصول اخلاقی، نه بیرون از فقه، بلکه در درون آن جریان دارند و می‌توانند به‌عنوان ضابطه‌ای

اخلاق‌مندی نظام حقوقی معرفی می‌کند (Sadr, 2012). احمدپور نیز نشان می‌دهد که همگرایی میان فقه اسلامی و حقوق بشر زمانی امکان‌پذیر است که اخلاق، میانجی تفسیر ارزش‌های عدالت، کرامت و آزادی قرار گیرد (Ahmadpour, 2016).

اخلاق و فرآیند اجتهاد

ورود به بحث رابطه‌ی اخلاق و فرآیند اجتهاد، مستلزم درک این واقعیت است که اجتهاد، صرفاً روشی فنی برای استنباط احکام نیست، بلکه فرایندی معرفتی و ارزشی است که در بستر جهان‌بینی اخلاقی فقیه شکل می‌گیرد. فقیه در مقام استنباط، نه فقط با نصوص و قواعد زبانی سروکار دارد، بلکه با مفاهیم عدالت، خیر، مصلحت و کرامت انسانی نیز مواجه است؛ مفاهیمی که همگی ماهیتی اخلاقی دارند. از این‌رو، اخلاق به‌عنوان نظامی از ارزش‌ها و فضایل، نقش زیرساختی در جهت‌دهی به استنباط شرعی ایفا می‌کند و مرز میان اجتهاد صوری و اجتهاد انسانی را مشخص می‌سازد. بررسی پیوند میان اخلاق و اجتهاد، به‌ویژه در عصر حقوق بشر، ضرورتی دوچندان یافته است؛ زیرا تنها با تکیه بر مبانی اخلاقی می‌توان از استنباط‌های سخت‌گیرانه یا غیراخلاقی در فقه جلوگیری کرد و اجتهادی پویا، انسانی و متناسب با مقاصد شریعت ارائه داد.

مراحل اجتهاد و نقاط تماس آن با ملاحظات اخلاقی

فرآیند اجتهاد در فقه اسلامی متشکل از مراحل است که از گردآوری ادله‌ی شرعی آغاز و به صدور حکم فقهی منتهی می‌شود. هر یک از این مراحل، گرچه در ظاهر فنی و معرفتی‌اند، اما در عمق خود از ارزش‌ها و فضایل اخلاقی تأثیر می‌پذیرند. مرحله‌ی نخست، گردآوری و تحلیل نصوص است که در آن، صداقت علمی و پرهیز از پیش‌داوری، از مهم‌ترین ملاحظات اخلاقی به شمار می‌آیند. اجتهادی که بر مبنای تعصب یا گرایش‌های نفسانی انجام گیرد، از عدالت معرفتی فاصله می‌گیرد (Ziaee Far, 2009). در مرحله‌ی دوم، یعنی تفسیر نصوص، فضیلت «انصاف»

در استنباط احکام مورد استفاده قرار گیرند (Sadr, 2012). بدین‌سان، اخلاق در علوم دینی نقشی تنظیم‌کننده و هدایت‌گر دارد و استنباط احکام بدون لحاظ ارزش‌های اخلاقی، از مقاصد واقعی شریعت فاصله می‌گیرد.

ارتباط اخلاق با عدالت، کرامت و آزادی به‌عنوان ارزش‌های

حقوق بشری

در نظام معرفتی اسلام، اخلاق زیربنای مفهومی ارزش‌هایی چون عدالت، کرامت و آزادی است. این سه ارزش، نه در قالب قواعد بیرونی بلکه در پرتو فضیلت اخلاقی معنا می‌یابند. عدالت در اندیشه اسلامی، یک فضیلت درونی و معیار تنظیم رفتار انسان در نسبت با دیگری است؛ فضیلتی که به تعبیر دراز، زمانی تحقق می‌یابد که عقل و ایمان در تصمیم‌گیری‌های انسانی هم‌راستا شوند و داوری اخلاقی، مبنای قاعده‌گذاری حقوقی قرار گیرد (Draz, 1973). در نتیجه، عدالت از حیث معرفت‌شناختی، تابع اخلاق است و از حیث هستی‌شناختی، جلوه‌ای از خیر الهی به شمار می‌رود. کرامت انسانی نیز در این چارچوب، امری وجودی و ناشی از تعالی اخلاقی انسان است، نه امری قراردادی یا حقوقی. به تعبیر فیض کاشانی، کرامت نتیجه‌ی تهذیب نفس و تسلط عقل بر قوای شهوانی است و ریشه در استعداد اخلاقی انسان برای تشبه به صفات الهی دارد (Fayz Kashani, 1989). بنابراین، انسان دارای کرامت، از حیث اخلاقی موجودی است که ارزش خویش را از تقوا و فضیلت می‌گیرد، نه از جایگاه اجتماعی یا قانونی. آزادی نیز در اندیشه اسلامی در پیوندی وثیق با اخلاق تعریف می‌شود. مسکویه آزادی را رهایی از سلطه‌ی نفس و امیال تعریف می‌کند و معتقد است که انسان آزاد، کسی است که در درون خویش نظم اخلاقی برقرار کرده است (Miskawayh). آزادی در این معنا، نه نفی قید بلکه تحقق خودآگاهی اخلاقی است. در همین امتداد، صدر اخلاق را معیار تنظیم روابط انسانی در عرصه اجتماعی و سیاسی می‌داند و تحقق عدالت و کرامت را در گرو

و توجه به روح شریعت نقشی تعیین‌کننده دارد. فقیه منصف، معنای نص را در پرتو مقاصد اخلاقی دین می‌فهمد، نه در چارچوب ظواهر خشک زبانی (Fakhar Toosi, 2013). به تعبیر دیلمی، اجتهاد اخلاق‌محور بر محور عدالت و رحمت الهی استوار است و این امر فقیه را از تفسیرهای محدودکننده و قهری بازمی‌دارد (Deylami, 2005). در مرحله‌ی سوم، یعنی استنباط حکم، عنصر «مصلحت» و «خیر عمومی» جایگاهی اساسی دارد. ضیایی‌فر بر این باور است که فقیه باید در این مرحله از نوعی عقلانیت اخلاقی بهره‌گیرد تا میان نص و واقعیت انسانی تعادل برقرار کند (Ziaee Far, 2009). چنین تعادلی، شرط مشروعیت اخلاقی حکم است. در مرحله‌ی نهایی، یعنی فتوا و تطبیق حکم بر مصادیق، فضیلت «مسئولیت اخلاقی» اهمیت می‌یابد. فقیه، نه تنها مفسر قانون، بلکه الگوی اخلاقی جامعه است و باید در صدور حکم، آثار انسانی آن را در نظر گیرد (Avaani, 1998). از این منظر، اجتهاد فاقد بنیان اخلاقی، به انجماد فقه می‌انجامد؛ در حالی که پیوند مستمر آن با اخلاق، موجب پویایی و روزآمدی فقه می‌گردد (Jacks, 1983).

تأثیر نیت، غایت و عدالت در صدور فتوا

در فرآیند صدور فتوا، سه مؤلفه اخلاقی نیت، غایت و عدالت، نقشی بنیادین در تعیین اصالت و مشروعیت حکم ایفا می‌کنند. نیت به عنوان عنصر درونی و معنوی مجتهد، جهت و انگیزه استنباط را مشخص می‌سازد. نیت خالص در مقام اجتهاد به معنای جست‌وجوی حقیقت شرعی و رضایت الهی است، نه تأمین منافع شخصی یا سیاسی؛ از این رو، خلوص نیت تضمین‌کننده بی‌طرفی معرفتی در فرایند استنباط است (Ziaee Far, 2009). در فقدان نیت صادقانه، اجتهاد از بعد عبادی و اخلاقی خود تهی می‌شود و صرفاً به کنش عقلانی ابزارِ فروکاسته می‌گردد (Avaani, 1998). غایت در فقه ناظر به هدف نهایی فتواست که باید در راستای مقاصد شریعت، یعنی تحقق خیر عمومی، عدالت اجتماعی

و کرامت انسانی باشد. هنگامی که غایت صدور فتوا با اهداف اخلاقی و الهی فاصله‌گیرد، نتیجه اجتهاد ممکن است با روح شریعت تعارض پیدا کند (Fakhar Toosi, 2013). از این رو، غایت‌مداری در اجتهاد مستلزم هماهنگی میان فقه و اخلاق است تا فتوا صرفاً ناظر به ظاهر حکم نباشد، بلکه غایت آن، تحقق صلاح و عدالت در روابط انسانی باشد (Deylami, 2005). عدالت، سومین مؤلفه، معیار ارزش‌گذاری فتوا و ضامن تعادل میان مصالح و مفاسد است. عدالت به منزله قاعده‌ای اخلاقی، فقیه را از افراط در احتیاط یا تساهل در حکم بازمی‌دارد و او را به رعایت توازن در استنباط احکام وادار می‌کند (Jacks, 1983). از دیدگاه فلسفه اخلاق اسلامی، عدالت نه تنها یک اصل حقوقی بلکه معیار فضیلت معرفتی در اجتهاد است، زیرا صدور فتوا بدون رعایت عدالت، موجب زوال اعتماد عمومی و انحراف از غایات شریعت خواهد شد (Deylami, 2005). بدین‌سان، نیت، غایت و عدالت سه رکن درهم‌تنیده اخلاق اجتهادی‌اند که فقدان هر یک، موجب نقصان در مشروعیت فتوا می‌شود.

نقد دیدگاه «اخلاق خنثی در اجتهاد» و ارائه الگوی اجتهاد

اخلاق‌محور

دیدگاه «اخلاق خنثی در اجتهاد» مبتنی بر این فرض است که فرآیند استنباط احکام فقهی می‌تواند صرفاً بر مبنای قواعد زبانی و اصول استنباطی عقلانی، بدون مداخله ارزش‌های اخلاقی، پیش رود. این نگرش، اجتهاد را فعالیتی معرفتی و بی‌طرف از حیث ارزشی می‌انگارد و میان «درستی استنباط» و «درستی اخلاقی فتوا» تمایز قائل می‌شود. با این حال، چنین تفکیکی از منظر فلسفه اسلامی و فقه اخلاقی نادرست است، زیرا فقیه در مقام استنباط، نه در خلأ ارزشی بلکه در بستر نظام اخلاقی اسلام عمل می‌کند (Avaani, 1998). نخست، جدایی اخلاق از اجتهاد موجب می‌شود که غایت احکام شریعت، یعنی تحقق عدالت و صلاح عمومی، از فرایند استنباط حذف گردد. درحالی‌که شریعت خود

خرد اخلاقی و نیازهای انسانی باشد (Deylami, 2005). این رویکرد، فقه را از حالت صرفاً تقنینی و قواعدی به قلمرو اخلاقی و تربیتی می‌کشاند و مجتهد را ملزم می‌سازد که در تحلیل و صدور حکم، عدالت، خیر عمومی و کرامت انسانی را مدنظر قرار دهد (Avaani, 1998). نقش اخلاق در فقه مقاصدی و انسانی، هم در تبیین غایات شریعت و هم در تنظیم رابطه میان حکم و واقعیت اجتماعی ظاهر می‌شود. ضیایی فر بر این باور است که ارزش‌های اخلاقی، معیار بازخوانی نصوص و ارزیابی تطبیق آن‌ها با نیازهای معاصر هستند و بدون آن، اجتهاد به استدلالی صرف و فاقد مشروعیت انسانی فرو می‌کاهد (Ziaee Far, 2009). ژکس نیز در فلسفه عملی خود نشان می‌دهد که هر رویکرد حقوقی یا فقهی فاقد پشتوانه اخلاقی، از اعتبار و کارکرد اجتماعی لازم برخوردار نخواهد بود (Jacks, 1983). بدین ترتیب، تلفیق اخلاق با فقه مقاصدی و فقه انسانی در اندیشه معاصر، چارچوبی فراهم می‌آورد که اجتهاد را هم‌زمان پویا، انسانی و پاسخگو به نیازهای اجتماعی و حقوق بشری می‌سازد، و به بازتولید مشروعیت اخلاقی و عملی شریعت کمک می‌کند.

نقش اخلاق در تحدید قلمرو احکام تبعدی

اخلاق در تحدید قلمرو احکام تبعدی نقش تنظیم‌کننده و محدودکننده دارد، به گونه‌ای که اجرای احکام عبادی و مناسکی نه تنها تابع نصوص شرعی بلکه وابسته به داوری اخلاقی فقیه است. این نقش، معیارهایی چون عدالت، مصلحت و رحمت را به‌عنوان مبنای تعیین حدود و شمول احکام تبعدی معرفی می‌کند و از افراط یا تحمیل غیرانسانی جلوگیری می‌نماید (Ziaee Far, 2009). قلمرو تبعدی بدون حضور اخلاق، ممکن است به الزامات غیرقابل تحقق یا سخت‌گیری بی‌مورد منجر شود، در حالی که اخلاق با لحاظ ظرفیت‌های انسانی، محدوده مشروعیت حکم را تضمین می‌کند (Deylami, 2005). حضور اخلاق در فرایند استنباط احکام تبعدی، محدودسازی صرف نیست بلکه نوعی

غایتی اخلاقی دارد و اجتهاد ابزار وصول به آن است (Fakhar Toosi, 2013). دوم، بی‌توجهی به فضایل اخلاقی مجتهد مانند عدالت، تقوا و اخلاص، موجب می‌شود فتاوا صرفاً بر پایه استدلال صوری و بدون بصیرت اخلاقی صادر گردد، در نتیجه فتوا از مشروعیت درونی و اطمینان اخلاقی تهی می‌شود (Ziaei Far, 2019). در مقابل، الگوی «اجتهاد اخلاق‌محور» بر پیوند درونی میان عقل فقهی و عقل اخلاقی تأکید دارد. در این الگو، اخلاق نه تنها در رفتار مجتهد، بلکه در منطق استنباط نیز حضور دارد. اجتهاد اخلاق‌محور مستلزم آن است که فقیه در تفسیر ادله شرعی، مقاصد اخلاقی شریعت را لحاظ کند و اصولی چون عدالت، رحمت و صداقت را معیار ارزیابی فتوا قرار دهد (Deylami, 2005). به بیان دیگر، اخلاق در این رویکرد نه قید بیرونی بلکه جوهره روش اجتهاد است؛ اجتهادی که از حکمت عملی نشأت می‌گیرد و عقل را در خدمت فضیلت می‌داند (Jacks, 1983). بنابراین، اجتهاد اخلاق‌محور پاسخی است به بحران اخلاقی فقه مدرن و راهی برای احیای نسبت اصیل میان حکم و ارزش در نظام حقوقی اسلام.

تطبیق با فقه مقاصدی و فقه انسانی در اندیشه معاصر

تطبیق اخلاق با فقه مقاصدی و فقه انسانی در اندیشه معاصر، از جمله رویکردهای طاهر بن عاشور و محمد عبده، تأکیدی بر غایت‌مداری و انسان‌محوری در اجتهاد است. این جریان، بر این اصل تأکید دارد که احکام شرعی باید در پرتو مقاصد شریعت و نیازهای انسانی فهمیده شوند و صرفاً به ظواهر نصوص محدود نگردند. از منظر طاهر بن عاشور، فقه مقاصدی امکان اجتهادی پویا فراهم می‌آورد که همواره با ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی در تعامل است و به حفظ مصالح عمومی و تحقق عدالت انسانی می‌انجامد (Ziaee Far, 2009). محمد عبده نیز با تمرکز بر فقه انسانی، تأکید می‌کند که فهم شریعت بدون در نظر گرفتن اخلاق و مصالح واقعی بشر ناقص است و استنباط احکام باید تابعی از

تبادل بخشی میان نصوص و واقعیت‌های انسانی ایجاد می‌کند (Avaani, 1998). این تعادل، مشروعیت داخلی فقه و پذیرش اجتماعی احکام را تقویت می‌کند. از منظر فلسفه عملی، هر دستور یا الزام بدون پشتوانه اخلاقی، با مقاومت یا بی‌اعتباری اجتماعی مواجه می‌شود، و بنابراین اخلاق به‌عنوان ضابطه‌ای برای تعیین حدود حکم عمل می‌کند (Jacks, 1983). رعایت اخلاق در تحدید قلمرو تعبد، هم مشروعیت فقه را حفظ می‌کند و هم ارتباط میان شریعت و تجربه واقعی انسانی را تثبیت می‌نماید. این پیوند میان اخلاق و تعبد، امکان اجتهادی انسانی، متعادل و مبتنی بر ارزش‌های شریعت را فراهم می‌آورد و تضمین می‌کند که حکم صادرشده با مقاصد کلی شریعت و مصالح عمومی هماهنگ باشد.

اخلاق و تفسیر متون دینی

بررسی نقش اخلاق در تفسیر متون دینی، عرصه‌ای است که تعامل میان ارزش‌ها و فهم نصوص را آشکار می‌سازد. تفسیر صرفاً خوانش زبانی یا تاریخی متن نیست؛ بلکه فرآیندی است که فقیه یا مفسر در آن با معانی اخلاقی، مقاصد شریعت و آثار انسانی مواجه می‌شود. اخلاق، به‌عنوان نظامی از فضایل و اصول، در تفسیر متون دینی نقش جهت‌دهنده و محدودکننده دارد و مانع از قرائت‌های تحکمی یا غیراخلاقی می‌شود. توجه به اخلاق در تفسیر، امکان ارائه فهمی انسانی، عادلانه و متناسب با حقوق بشر از نصوص دینی را فراهم می‌آورد و به بازتولید مشروعیت ارزش‌های دینی در عرصه اجتماعی کمک می‌کند.

اخلاق مفسر: نقش نیت، انصاف، و پرهیز از پیش‌داوری

اخلاق مفسر نقش محوری در فرآیند تفسیر متون دینی ایفا می‌کند، زیرا فهم متن بدون جهت‌دهی اخلاقی ممکن است به قرائت‌های تحکمی یا مغایر با مقاصد شریعت منجر شود. نیت مفسر، نخستین مؤلفه اخلاقی، تعیین‌کننده انگیزه و هدف از تفسیر است؛ نیت خالص، جست‌وجوی حقیقت و تبیین پیام اخلاقی و اجتماعی نص است، نه تأمین منافع شخصی یا گروهی (Moghniyeh, 2018).

(2018). انصاف، مؤلفه دوم، الزام‌آور بودن عدالت در تحلیل مفاهیم و ارجاع دقیق به متن و سیاق تاریخی آن را تضمین می‌کند و از تحریف معنا یا سوگیری در ارائه مفاهیم جلوگیری می‌نماید (Hosseini, 1999). پرهیز از پیش‌داوری، سومین مؤلفه، مفسر را ملزم می‌کند که ذهن خود را از تعصبات فکری، اجتماعی یا سیاسی پاک نگاه دارد تا تحلیل و برداشت از نص، بازتاب‌دهنده معانی واقعی و اخلاقی متن باشد (Misbah Yazdi, 1999). غفلت از این سه مؤلفه موجب می‌شود تفسیر، صرفاً فعالیتی تکنیکی و غیرارزشی گردد و از نقش تربیتی و انسانی خود در جامعه باز بماند (Ziaei Far, 2019). مطهری تأکید می‌کند که اخلاق مفسر، چارچوبی برای ارزیابی مقاصد و پیامدهای تفسیر فراهم می‌آورد و تضمین می‌کند که فهم نصوص دینی با اصول عدالت، رحمت و کرامت انسانی هماهنگ باشد (Motahhari, 2008). مکارم شیرازی نیز نشان می‌دهد که رعایت فضایل اخلاقی در مفسر، امکان ارائه فهمی انسانی، متعادل و قابل پذیرش اجتماعی از نصوص را فراهم می‌سازد و مشروعیت اخلاقی تفسیر را تقویت می‌کند (Makarem Shirazi, 1998). در نتیجه، نیت، انصاف و پرهیز از پیش‌داوری، عناصر کلیدی اخلاق مفسرند که نه تنها کیفیت و دقت تفسیر را تضمین می‌کنند، بلکه تضمین‌کننده تطبیق تفسیر با ارزش‌های انسانی و حقوق بشری هستند و تفسیر متون دینی را به ابزاری اخلاقی و اجتماعی تبدیل می‌نمایند.

اصول اخلاقی در تفسیر آیات احکام (مانند تساوی انسانی، رحمت، کرامت)

اصول اخلاقی در تفسیر آیات احکام نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت‌دهی به فهم نصوص دینی ایفا می‌کنند. تساوی انسانی، به‌عنوان یکی از مبانی اخلاقی، معیار بررسی و اجرای احکام را بر عدالت و برابری افراد قرار می‌دهد و مانع از تبعیض‌های غیرمنصفانه می‌شود (Misbah Yazdi, 1999). رحمت، اصول

دیگری است که مفسر را ملزم می‌کند در تحلیل نصوص، آثار انسانی و اجتماعی حکم را در نظر گیرد و از تفسیرهای سخت‌گیرانه یا تحکمی که ممکن است منجر به ضرر یا آسیب گردد، اجتناب کند (Motahhari, 2008). کرامت انسانی نیز چارچوبی اخلاقی فراهم می‌آورد که در آن اجرای احکام تبعدی یا تکالیف عبادی با حفظ شأن و شخصیت انسان‌ها همراه باشد و مانع استثمار یا تحقیر شود (Moghniyeh, 2018). در تفسیر آیات احکام، رعایت این اصول اخلاقی موجب می‌شود که فهم نصوص صرفاً سطحی یا صوری نباشد، بلکه با اهداف کلی شریعت و مصالح انسانی هماهنگ گردد. مکارم شیرازی تأکید می‌کند که توجه به ارزش‌های اخلاقی، مفسر را قادر می‌سازد تا حکم شرعی را در چارچوبی انسانی، متعادل و قابل پذیرش اجتماعی ارائه دهد (Makarem Shirazi, 1998). حسینی نیز نشان می‌دهد که رعایت این اصول اخلاقی، مشروعیت اخلاقی تفسیر و اعتبار اجتماعی فقه را تقویت می‌کند و از اعمال یا برداشت‌های تحمیلی جلوگیری می‌کند (Hosseini, 1999). ضیایی‌فر نیز معتقد است که اخلاق، معیاری است برای ارزیابی مناسب بودن حکم با ارزش‌های انسانی و اجتماعی و تضمین می‌کند که نصوص دینی به‌عنوان ابزاری برای تحقق عدالت، رحمت و کرامت انسانی در جامعه به کار گرفته شوند (Ziaee Far, 2009). نتیجه، پیش‌فرض‌های اخلاقی در تفسیر نصوص حساس و پیچیده، نقش تنظیم‌کننده و جهت‌دهنده دارند و امکان ارائه فهمی انسانی، عادلانه و مطابق با ارزش‌های حقوق بشری را فراهم می‌سازند.

بررسی نمونه‌هایی از تفاسیر اخلاق‌محور در جهان اسلام

نمونه‌های تفاسیر اخلاق‌محور در جهان اسلام نشان‌دهنده تعامل میان فهم نصوص دینی و ارزش‌های اخلاقی هستند. در تفسیر المیزان، تحلیل آیات با محور قرار دادن عدالت، رحمت و کرامت انسانی انجام شده و این اصول اخلاقی به‌عنوان چارچوبی برای استنباط و تفسیر عمل می‌کنند (Misbah Yazdi, 1999).

تأثیر پیش‌فرض‌های اخلاقی در فهم نصوص قرآنی پیش‌فرض‌های اخلاقی مفسر نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم و تبیین نصوص دینی، به‌ویژه آیات مربوط به جهاد، قصاص و حقوق زنان دارند. این پیش‌فرض‌ها، چارچوبی اخلاقی برای تفسیر فراهم می‌کنند که نه تنها بر درک معنای ظاهری نصوص تأثیر می‌گذارد بلکه مقاصد کلی شریعت و مصالح انسانی را نیز لحاظ می‌کند.

تأثیر پیش‌فرض‌های اخلاقی در فهم نصوص قرآنی

پیش‌فرض‌های اخلاقی مفسر نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم و تبیین نصوص دینی، به‌ویژه آیات مربوط به جهاد، قصاص و حقوق زنان دارند. این پیش‌فرض‌ها، چارچوبی اخلاقی برای تفسیر فراهم می‌کنند که نه تنها بر درک معنای ظاهری نصوص تأثیر می‌گذارد بلکه مقاصد کلی شریعت و مصالح انسانی را نیز لحاظ می‌کند.

استفاده از روش تفسیر موضوعی و تأکید بر ارتباط میان آیات، امکان درک هماهنگی از پیام اخلاقی قرآن را فراهم کرده و نشان می‌دهد که اخلاق، معیار جهت‌دهنده در اجتهاد و تفسیر است (Motahhari, 2008). تفسیر المنار نیز با تمرکز بر ارزش‌های انسانی و مصالح اجتماعی، چارچوبی برای تطبیق نصوص با شرایط معاصر ایجاد کرده است. رعایت انصاف، رحمت و کرامت انسانی در تحلیل آیات، محدودیت برداشت‌های تحکمی و سخت‌گیرانه را تضمین می‌کند و فهمی متعادل و قابل پذیرش اجتماعی ارائه می‌دهد (Hosseini, 1999; Makarem Shirazi, 1998). کاربرد اصول اخلاقی در این تفاسیر، معیارهایی برای مفسر فراهم می‌کند که از قرائت‌های تحمیلی، غیرمنصفانه یا مغایر با مصالح انسانی جلوگیری کند. اخلاق مفسر، امکان تطبیق استنباط‌ها با اهداف کلی شریعت و ارزش‌های انسانی را ایجاد می‌کند و نقش تعیین‌کننده‌ای در مشروعیت اخلاقی و اجتماعی تفسیر ایفا می‌نماید (Moghniyeh, 2018; Ziaee Far, 2009). نتیجه تحلیل نمونه‌های تفاسیر اخلاق‌محور نشان می‌دهد که تلفیق اصول اخلاقی با فرآیند تفسیر، فهمی انسانی، متعادل و سازگار با ارزش‌های اجتماعی و حقوق بشری ارائه می‌کند. این رویکرد، امکان کاربرد نصوص دینی در زندگی اجتماعی و تحقق اهداف شریعت را بدون تحمیل یا تبعیض فراهم می‌آورد.

تبیین الگوی «تفسیر رحمانی» در برابر «تفسیر جزایی»

الگوی «تفسیر رحمانی» و «تفسیر جزایی» نمایانگر دو رویکرد متمایز در فهم نصوص دینی است که تفاوت اصلی آنها در میزان توجه به ارزش‌های اخلاقی و اهداف انسانی شریعت مشخص می‌شود. تفسیر جزایی تمرکز بر جنبه‌های تنبیهی و کیفری آیات دارد و اجرای مجازات‌ها و احکام تعبدی را محور قرار می‌دهد، بدون آنکه مصالح اخلاقی و انسانی در فرآیند تحلیل مورد توجه قرار گیرد (Misbah Yazdi, 1999). این رویکرد محدودیت

انعطاف‌پذیری اخلاقی ایجاد می‌کند و ظرفیت نصوص برای تحقق عدالت، کرامت و رحمت انسانی را کاهش می‌دهد (Motahhari, 2008). تفسیر رحمانی بر محور ارزش‌های اخلاقی و انسانی، فهم نصوص دینی را در راستای اهداف عالی شریعت قرار می‌دهد. اصولی مانند کرامت انسان، عدالت اجتماعی و رحمت، معیارهای اصلی تحلیل و استنباط از آیات را شکل می‌دهند (Makarem Shirazi, 1998). تفسیر رحمانی امکان تطبیق احکام جزایی و تعبدی با مقاصد انسانی و مصالح اخلاقی را فراهم می‌سازد و چارچوبی برای استفاده از نصوص دینی در زندگی اجتماعی و تحقق حقوق بشر ایجاد می‌کند (Moghniyeh, 2018). توجه به انصاف، پرهیز از پیش‌داوری و نیت صحیح، امکان فهم متعادل و انسانی از نصوص را فراهم می‌کند و از برداشت‌های محدود، تحمیلی یا تبعیض‌آمیز جلوگیری می‌نماید (Hosseini, 1999; Ziaee Far, 2009). این الگو موجب همسویی میان استنباط فقهی و ارزش‌های اخلاقی می‌شود و ظرفیت کاربردی نصوص را در عرصه اجتماعی افزایش می‌دهد. نتیجه آنکه الگوی تفسیر رحمانی ضمن حفظ مشروعیت آیات، چارچوبی اخلاق‌محور ارائه می‌دهد که تحقق عدالت، رحمت و کرامت انسانی را ممکن می‌سازد، در حالی که تفسیر جزایی محدودیت‌های اخلاقی و انعطاف‌پذیری کمتری دارد و تأثیر اجتماعی و انسانی نصوص را کاهش می‌دهد.

رویکرد حقوق بشری به اخلاق و تفسیر

ورود به بررسی رویکرد حقوق بشری به اخلاق و تفسیر متون دینی مستلزم بازشناسی تعامل میان اصول اخلاقی و ارزش‌های بنیادین حقوق بشر است. این بخش تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه معیارهای اخلاقی می‌توانند به‌عنوان پل ارتباطی میان نصوص دینی و الزامات حقوق بشری عمل کنند. تمرکز بر عدالت، کرامت انسانی و آزادی‌های بنیادین، امکان تطبیق مفاهیم دینی با چارچوب‌های جهانی حقوق بشر را فراهم می‌آورد و راهکارهایی

موجب همسویی میان اخلاق دینی و معیارهای جهانی حقوق بشر می‌شوند (Hosseini, 1999; Ziaee Far, 2009). در نتیجه، مبانی اخلاقی اعلامیه جهانی حقوق بشر با آموزه‌های اسلامی از نظر ارزش‌های بنیادین انسانی، عدالت و کرامت انسان هم‌ساز هستند و این سازگاری امکان شکل‌دهی به تفسیر اخلاق‌محور و حقوق‌محور از متون دینی را فراهم می‌آورد.

نسبت اخلاق دینی با کرامت انسانی در فقه و تفسیر

نقش اخلاق دینی در ارتقای کرامت انسانی در فقه و تفسیر، از منظر تحلیلی بر مبانی اخلاقی اسلام قابل بررسی است. کرامت انسانی، به‌عنوان ارزش بنیادین حقوق بشر و هدف غایی شریعت، در نظام فقهی با تأکید بر حرمت جان، حق حیات، عدالت و احترام به شأن انسان پیوند خورده است (Misbah Yazdi, 2010). اخلاق دینی، با ارائه چارچوب‌های رفتاری و هنجاری، امکان تفسیر نصوص دینی به‌گونه‌ای را فراهم می‌آورد که کرامت انسانی در تمام ابعاد اجتماعی، حقوقی و فردی مورد توجه قرار گیرد (Molma'i Khwarazmi & Roshan, 2014). در فقه، احترام به کرامت انسانی باعث محدود شدن برداشت‌های سختگیرانه و تحکمی از نصوص می‌شود و زمینه‌ای برای اجتهاد اخلاق‌محور فراهم می‌آورد. این رویکرد، تبیین قوانین شرعی را با توجه به اهداف عالی شریعت و مصالح عمومی هماهنگ می‌سازد و از اعمالی که ممکن است موجب ظلم، تبعیض یا تضییع حقوق افراد شود، جلوگیری می‌کند (Sanjabi & Shekarbigi, 2018). تحلیل اخلاقی متون دینی، تأکید بر نیت، عدالت و انصاف مفسر را برجسته می‌سازد و تفسیرهایی را تقویت می‌کند که کرامت انسانی را در کانون تصمیم‌گیری‌ها قرار می‌دهند. این تعامل میان فقه و اخلاق، امکان بازشناسی حقوق و آزادی‌های مشروع انسان‌ها را فراهم می‌آورد و موجب همسویی میان اصول دینی و معیارهای حقوق بشری می‌شود (Arafi et al., 2019; Rokni Dezfuli, 2016). در نتیجه، نسبت اخلاق دینی با کرامت

برای فهم متن دینی ارائه می‌دهد که با اصول انسانی و اجتماعی همسو باشد. در این راستا، تحلیل متون دینی از منظر اخلاق و حقوق بشر می‌تواند از تفسیرهای تحکمی و محدود جلوگیری کند و تفسیرهایی انسانی، متعادل و سازگار با هنجارهای جهانی ایجاد نماید.

مبانی اخلاقی اعلامیه جهانی حقوق بشر و سازگاری آن با آموزه‌های اسلامی

مبانی اخلاقی اعلامیه جهانی حقوق بشر بر محور ارزش‌هایی همچون کرامت انسانی، عدالت، آزادی و برابری قرار دارد که قابلیت هم‌سویی با آموزه‌های اسلامی را دارا هستند. اصول این اعلامیه، با تأکید بر حقوق ذاتی انسان‌ها و ضرورت رعایت کرامت و انصاف در رفتارهای اجتماعی، شباهت‌های اساسی با اهداف عالی شریعت و اخلاق دینی دارند (Misbah Yazdi, 1999). آموزه‌های اسلامی نیز به کرامت انسانی، حق حیات، عدالت اجتماعی و حمایت از آزادی‌های مشروع توجه دارد و چارچوبی برای تحقق حقوق و مسئولیت‌های فردی و جمعی ارائه می‌دهد (Motahhari, 2008). تطبیق آموزه‌های اسلامی با مبانی اعلامیه، نشان‌دهنده امکان ایجاد الگویی از حقوق بشر مبتنی بر اخلاق اسلامی است که هم مشروعیت دینی و هم پذیرش جهانی را تأمین می‌کند (Makarem Shirazi, 1998). ارزش‌هایی همچون عدالت، برابری، حمایت از نیازمندان و پرهیز از ظلم، محور هر دو نظام اخلاقی و حقوق بشری محسوب می‌شوند و این هم‌پوشانی، امکان بهره‌گیری از متون دینی در جهت تقویت حقوق بشر را فراهم می‌آورد (Moghniyeh, 2018). نهادینه شدن این ارزش‌ها در فرآیند تفسیر متون دینی باعث می‌شود تا نصوص به‌صورت اخلاق‌محور تحلیل شوند و چارچوبی متعادل برای تعیین حدود آزادی‌ها، مسئولیت‌ها و حقوق افراد فراهم آید. اصول اعلامیه، با تمرکز بر کرامت و آزادی، زمینه‌ای برای بازنگری در برداشت‌های محدود و تحکمی از نصوص فراهم می‌سازند و

انسانی در فقه و تفسیر، رابطه‌ای هم‌افزا و راهبردی است که ضمن تقویت ارزش‌های انسانی، قابلیت تطبیق با چارچوب‌های حقوق بشری را نیز دارد و مسیر اجتهاد و تفسیر اخلاق‌محور را هموار می‌سازد (Najjarzadegan et al., 2018).

تأثیر مفاهیم حقوق بشری بر اجتهاد نوین

مفاهیم حقوق بشری مانند برابری، آزادی دین، و منع تبعیض، نقش مؤثری در شکل‌دهی اجتهاد نوین دارند و امکان بازخوانی متون دینی را در چارچوب معیارهای انسانی و اخلاقی فراهم می‌آورند. برابری به‌عنوان اصل بنیادین، محدودیت‌های ناشی از تبعیض جنسیتی، قومی یا اجتماعی را کاهش می‌دهد و زمینه‌ای برای تفسیر نصوص به‌نفع عدالت اجتماعی فراهم می‌کند. این امر موجب می‌شود که اجتهاد نوین، بیش از پیش به تحقق مصالح عمومی و ارتقای کرامت انسانی متمرکز شود (Misbah Yazdi, 1999). آزادی دین، به‌ویژه در جوامع چندمذهبی، نیازمند بازنگری در برداشت‌های فقهی سنتی است تا اجتهاد بتواند حقوق افراد غیرمسلمان و اقلیت‌ها را نیز تضمین کند. سازگاری نصوص با این اصل، محدودیت‌های تحمیلی بر اقلیت‌ها را کاهش می‌دهد و رویکردی منعطف، انسانی و مبتنی بر رحمت در تفسیر و استنباط احکام ارائه می‌کند (Molma'i Khwarazmi & Roshan, 2014). منع تبعیض نیز از منظر اخلاق و حقوق بشر، چارچوبی برای نقد برداشت‌های تبعیض‌آمیز فراهم می‌آورد و موجب می‌شود اجتهاد نوین، متکی بر ارزش‌های اخلاقی و انسانی باشد. این رویکرد، ضمن حفظ اصالت نصوص، امکان تطبیق احکام با معیارهای جهانی عدالت و حقوق بشر را فراهم می‌سازد و از تقویت برداشت‌های محدودکننده یا استبدادی جلوگیری می‌کند (Rokni Dezfuli & Hedayati, 2016; Sanjabi & Shekarbigi, 2018). بنابراین، ادغام مفاهیم حقوق بشری در فرآیند اجتهاد، به ارتقای مشروعیت فقه نوین کمک کرده و آن را قادر می‌سازد که همزمان با پایبندی به متون دینی، پاسخگوی

نیازهای اخلاقی و انسانی جامعه معاصر باشد. این تطبیق، امکان اجتهادی انعطاف‌پذیر، انسانی و متعهد به کرامت انسان را فراهم می‌آورد و تفسیر نصوص را در مسیر عدالت، برابری و آزادی هدایت می‌کند.

هم‌زیستی تفسیر اخلاقی با الزامات شریعت در حقوق کشورهای اسلامی

امکان هم‌زیستی تفسیر اخلاقی با الزامات شریعت در حقوق معاصر ایران و کشورهای اسلامی، مبتنی بر ظرفیت‌های فقهی و انعطاف‌پذیری اصول اخلاقی است. تفسیر اخلاقی، با تأکید بر ارزش‌هایی مانند کرامت، عدالت و مصلحت عمومی، می‌تواند چارچوبی همسو با اهداف شریعت ایجاد کند، بدون اینکه با نصوص قطعی تعارض پیدا کند. این رویکرد، امکان اجتهادی منعطف را فراهم می‌آورد که همزمان پایبند به قوانین شرعی و پاسخگوی نیازهای اجتماعی و حقوق بشری باشد (Misbah Yazdi, 2010). در نظام حقوقی ایران، با وجود الزام به رعایت احکام شریعت، الگوی تفسیر اخلاق‌محور می‌تواند در حوزه‌هایی مانند حقوق خانواده، مقررات کیفری و مسائل مدنی، منجر به کاهش تضاد میان نصوص و ارزش‌های انسانی گردد. این هم‌زیستی مستلزم فهم عمیق از مقاصد شریعت و اصول اخلاقی است تا اجتهاد نوین، در عین حفظ اصالت نصوص، پاسخگوی تحولات اجتماعی و استانداردهای حقوق بشر باشد (Molma'i Khwarazmi & Roshan, 2014). در کشورهای اسلامی دیگر، تجربیات تطبیقی نشان می‌دهد که تلفیق تفسیر اخلاقی با الزامات شریعت، امکان‌پذیر است و می‌تواند به بازخوانی احکام، تعدیل مجازات‌ها، و ارتقای کرامت انسانی کمک کند. این فرایند نیازمند تدوین راهکارهای فقهی-حقوقی مشخص و آموزش اجتهادی است که توازن میان سنت و ارزش‌های اخلاقی مدرن را برقرار سازد (Rokni Dezfuli & Hedayati, 2016; Sanjabi & Shekarbigi, 2018). در نتیجه، هم‌زیستی تفسیر

کلی دین است که همخوانی میان نص و اخلاق را ممکن می‌سازد و امکان اجتهاد نوین سازگار با ارزش‌های انسانی و حقوق بشری را فراهم می‌کند (Misbah Yazdi, 2010; Molma'i). چنین رویکردی، فراتر از ظاهر نص، به تحقق عدالت و رعایت کرامت انسانی در فرایند اجتهاد کمک می‌کند.

چالش‌های فقهی و نهادی: محدودیت‌های اجتهاد رسمی و فقه سنتی

محدودیت‌های فقه سنتی و اجتهاد رسمی از مهم‌ترین موانع تطبیق متون دینی با ارزش‌های اخلاقی و حقوق بشری در جوامع معاصر به شمار می‌رود. ساختار نهادی اجتهاد، غالباً بر مبنای قواعد ثابت و سنتی استوار است و انعطاف لازم برای پاسخگویی به مسائل جدید اجتماعی و حقوقی را ندارد. این محدودیت‌ها موجب می‌شود که فقه رسمی نتواند با سرعت و دقت کافی به تحولات اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی پاسخ دهد و فاصله‌ای میان آموزه‌های دینی و نیازهای جامعه ایجاد شود (Elhami, 1999). همچنین، جدایی فقه از اخلاق، زمینه شکل‌گیری برداشت‌های خشک و محدود از نصوص را فراهم می‌آورد که اغلب با مصالح کلی و روح ارزش‌های انسانی سازگار نیست (Hedayati, 2015). این چالش نهادی و ساختاری، فراتر از مسائل تئوریک، بر فرآیند تصمیم‌گیری در حوزه قانون‌گذاری و استنباط احکام نیز اثرگذار است و توانایی اجتهادگران را در مواجهه با مسائل نوظهور کاهش می‌دهد. برای رفع این محدودیت‌ها، ضرورت بازاندیشی در روش‌ها و نهادهای فقهی و تأکید بر تلفیق اخلاق و فقه جهت ارتقای پاسخگویی به نیازهای جامعه مدرن اجتناب‌ناپذیر است.

چالش‌های معرفتی: نسبت اخلاق و تنوع فرهنگ‌ها

چالش‌های معرفتی در پیوند میان اخلاق و فقه، از جمله مهم‌ترین موانع تطبیق احکام دینی با مقتضیات زمان و مکان محسوب می‌شوند. نسبت اخلاق و تنوع فرهنگی، فهم یکسان از ارزش‌های

اخلاقی با الزامات شریعت نه تنها ممکن است، بلکه به ارتقای مشروعیت و مقبولیت حقوق معاصر در ایران و کشورهای اسلامی کمک می‌کند. این تطبیق می‌تواند موجب پاسخگویی به مسائل اجتماعی، حقوقی و فرهنگی شود و اجتهاد نوین را در مسیر تعادل میان نصوص دینی و اصول انسانی هدایت نماید.

چالش‌ها و چشم‌انداز آینده

چالش‌های موجود در تلفیق اخلاق با فرآیند اجتهاد و تفسیر متون دینی، ناشی از تنوع رویکردهای فقهی، تفاوت دیدگاه‌های اخلاقی و محدودیت‌های حقوقی و اجتماعی است. این چالش‌ها شامل تعارض میان نصوص قطعی و ارزش‌های اخلاقی، مقاومت در برابر بازخوانی سنت‌ها، و نبود چارچوب‌های نظری و عملی مشخص برای پیوند میان اخلاق و اجتهاد می‌باشد. تحلیل این مسائل، زمینه‌ای برای شناسایی نقاط ضعف و ارائه راهکارهای علمی در راستای توسعه اجتهاد اخلاق‌محور و سازگار با حقوق بشر فراهم می‌کند.

چالش‌های نظری: تعارض ظاهری میان نص و اخلاق

تعارض ظاهری میان نصوص دینی و ارزش‌های اخلاقی یکی از چالش‌های اساسی در حوزه اجتهاد و تفسیر محسوب می‌شود. در برخی موارد، احکام صریح و سنت‌های قطعی ممکن است با معیارهای اخلاقی مدرن، مانند کرامت انسانی، برابری و منع تبعیض، همخوانی نداشته باشند. این تناقضات ظاهری، نه تنها در سطح فقهی بلکه در فرایند استنباط احکام نیز مشکل ایجاد می‌کند، زیرا اجتهادگران با دوگانگی میان پیروی از نص و رعایت اخلاق مواجه می‌شوند. تحلیل این چالش‌ها نشان می‌دهد که مسئله صرفاً مربوط به تضاد واقعی نیست بلکه گاه ناشی از برداشت محدود یا عدم توجه به روح اخلاقی نصوص است. به عبارت دیگر، فهم عمیق‌تر از اهداف شریعت و اصول اخلاقی می‌تواند زمینه کاهش این تعارض‌ها را فراهم آورد. یکی از راهکارهای پیشنهادی، بازخوانی متون با رویکرد اخلاق‌محور و توجه به مقاصد و مصالح

اخلاقی را دشوار می‌سازد و باعث می‌شود که برداشت‌های فقهی در جوامع مختلف متغیر و گاه متعارض باشد. این تنوع فرهنگی، اجتهادگران را با پرسش‌های پیچیده‌ای مواجه می‌کند که نیازمند تبیین اصول مشترک اخلاقی در چارچوب شریعت و هم‌زمان انعطاف در مواجهه با ارزش‌های محلی است (Elhami, 1999). از سوی دیگر، فقدان معیارهای قطعی برای سنجش تطابق رفتارها و احکام با اخلاق، زمینه تفسیرهای شخصی و نسبی را فراهم می‌آورد و وحدت رویه در اجتهاد را کاهش می‌دهد. در نتیجه، توسعه چارچوب‌های اخلاقی-فقهی که توانایی ادغام اصول کلی اخلاقی با تفاوت‌های فرهنگی را داشته باشد، برای تضمین اعتبار و مشروعیت اجتهاد نوین ضروری به نظر می‌رسد. این رویکرد می‌تواند زمینه‌ساز هم‌زیستی اخلاق و فقه در مواجهه با پیچیدگی‌های جوامع معاصر باشد و از بروز تعارض‌های غیرضروری میان نصوص و ارزش‌های انسانی جلوگیری کند.

نتیجه‌گیری

تحلیل جامع یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اخلاق در فرآیند اجتهاد و تفسیر متون دینی نه یک عنصر تزئینی، بلکه شرط بنیادین فهم صحیح دین در عصر حاضر است. بررسی تطبیقی میان فقه کلاسیک، تفسیر سنتی و رویکردهای نوین اخلاق‌محور آشکار می‌سازد که بسیاری از مشکلات موجود در فهم و اجرای احکام دینی، ناشی از غفلت نسبت به ملاحظات اخلاقی است. اخلاق، مفاهیم بنیادینی چون عدالت، کرامت انسانی، انصاف، پرهیز از پیش‌داوری، و توجه به نیت و غایت عمل را شامل می‌شود و به‌طور مستقیم بر تعیین قلمرو و دلالت احکام تأثیرگذار است. غفلت از این مقولات باعث شده است که استنباط‌های صرفاً نص‌محور در مواردی با ارزش‌های انسانی و حقوق بشر تعارض پیدا کنند، یا محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی عصر حاضر را نادیده بگیرند. به این ترتیب، اخلاق به‌عنوان معیار و ضابطه‌ای در فرایند اجتهاد، امکان هم‌خوانی میان نصوص دینی و ارزش‌های

انسانی را فراهم می‌آورد و از برداشت‌های متعارض، افراطی یا محدود جلوگیری می‌کند. تحلیل نشان می‌دهد که تحول در منطق استنباط، از رویکرد صرفاً نص‌محور به رویکرد انسان‌محور، ضروری است. رویکرد انسان‌محور، با محوریت کرامت انسانی، عدالت اجتماعی، و رعایت ملاحظات اخلاقی، امکان بازتفسیر احکام در تطابق با مقتضیات زمان و مکان را فراهم می‌آورد. این تغییر نگرش، نه تنها سازگاری فقه و تفسیر با ارزش‌های معاصر را افزایش می‌دهد، بلکه ظرفیت تعامل با نظام‌های حقوق بشر و اصول اخلاق جهانی را نیز ارتقا می‌بخشد. به بیان دیگر، اخلاق در اجتهاد و تفسیر دینی، نقش واسطه‌ای دارد که نظام حقوقی دینی را از حالت صرفاً نص‌محور و سخت‌گیرانه به نظامی منعطف، انسان‌مدار و پاسخگو به نیازهای اجتماعی و فرهنگی بدل می‌کند. تحلیل نمونه‌های تاریخی و معاصر نشان می‌دهد که تفسیرهای اخلاق‌محور، مانند رویکرد رحمانی به آیات احکام، ضمن حفظ الزامات شرعی، بر رعایت کرامت انسانی، رحمت و انصاف تأکید می‌کنند و از تقلیل نصوص به ابزار کنترل صرف جلوگیری می‌نمایند. این الگو، ظرفیت بازتفسیر فقه را در مواجهه با چالش‌های معاصر، از جمله تعارضات حقوقی و فرهنگی، افزایش می‌دهد. علاوه بر این، اخلاق به تعیین محدوده احکام تعبدی و تنظیم مرز میان وظایف فردی و اجتماعی کمک می‌کند و از تطبیق غیرمعقول احکام با شرایط اجتماعی جلوگیری می‌کند. برای تحقق این اهداف، ضروری است عقلانیت اخلاقی در اصول فقه تقویت شود و معیارهای اخلاقی به صورت شفاف در فرایند اجتهاد وارد شوند. بازسازی علوم دینی بر مبنای انسان‌شناسی اخلاقی، به گونه‌ای که فهم انسان و نیازهای او محور تحلیل قرار گیرد، امکان ارائه احکام منطبق با مقتضیات معاصر را فراهم می‌آورد. همچنین، تلفیق آموزه‌های حقوق بشری با فقه مقاصدی، زمینه‌ساز تعامل سازنده میان ارزش‌های اخلاقی جهانی و تعالیم دینی خواهد بود. چنین رویکردی، ضمن حفظ مشروعیت شرعی، ظرفیت فقه و

حقوق بشر را نیز افزایش می‌دهد و زمینه تحقق دینی سازگار با اخلاق جهانی و کرامت انسانی را فراهم می‌سازد، به گونه‌ای که هرگونه استنباط و تفسیر از دین در عصر حاضر با معیارهای انسانی و اخلاقی همخوان باشد و از محدودیت‌ها و تضادهای ناشی از نص‌محوری صرف اجتناب گردد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منفعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The intersection of ethics, *ijtihad*, and the interpretation of religious texts has emerged as a focal point in the contemporary evolution of Islamic thought, particularly in light of global discourses on human rights. The relationship between religion and morality is not peripheral but constitutive of Islamic jurisprudence itself, where the act of legal deduction—*ijtihad*—is simultaneously a rational and moral endeavor. Classical scholars such as Draz, Fayz Kashani, and Miskawayh long recognized that moral refinement and intellectual reason were inseparable conditions of piety and social justice. Draz argued that moral rationality in Islam is not an abstract ideal but an essential element of divine law, asserting that the Qur'an's ethical content transcends temporal legal frameworks and aims to cultivate virtue as the essence of justice (Draz, 1973). Similarly, Fayz Kashani emphasized that ethics serves as the harmonizing force between reason and revelation, making moral virtue an intrinsic part of jurisprudential reasoning (Fayz Kashani, 1989). In this sense, ethics is neither decorative nor optional in the process of legal deduction—it is the condition for a human-centered interpretation of divine will. The dynamic interplay between rational

تفسیر دینی را در مواجهه با پیچیدگی‌های جوامع مدرن و نظام‌های حقوقی بین‌الملل افزایش می‌دهد و از تعارضات غیرضروری میان نصوص و ارزش‌های انسانی جلوگیری می‌کند. در نتیجه، می‌توان اذعان کرد که اخلاق نه تنها به عنوان ضابطه‌ای در تحلیل و تفسیر متون دینی عمل می‌کند، بلکه بنیان سازگاری فقه با جهان معاصر است. اخلاق، با تمرکز بر کرامت انسان، عدالت، انصاف و ملاحظه نیت و غایت عمل، امکان بازخوانی و بازتفسیر دین را به گونه‌ای فراهم می‌آورد که هم به الزامات شریعت وفادار باشد و هم پاسخگوی نیازهای اجتماعی و حقوق بشری باشد. این رویکرد، علاوه بر ارتقای انسجام نظری فقه، ظرفیت تعامل میان فقه و نظام

deliberation and ethical responsibility ensures that Islamic jurisprudence remains responsive to evolving human realities. Consequently, the moral dimension of *ijtihad* functions as a safeguard against formalistic rigidity, promoting an interpretive paradigm that reconciles fidelity to the text with sensitivity to human welfare (Miskawayh). This perspective not only challenges positivist readings of Shari'a but also redefines *ijtihad* as a process rooted in justice, compassion, and human dignity.

The epistemological relationship between reason ('*aql*) and morality ('*akhlaq*) forms the philosophical backbone of this reformist framework. In classical and modern Islamic thought alike, reason is regarded as the cognitive means through which moral values are discerned and realized. The Qur'an's call to reflection and ethical reasoning underscores the moral responsibility of human intellect (Draz, 1973). Fayz Kashani interpreted this integration as the illumination of the soul by divine light, arguing that moral intelligence and rational deliberation are co-dependent aspects of human perfection (Fayz Kashani, 1989). Likewise, Miskawayh maintained that rationality governs the balance between appetitive and aggressive drives, thereby ensuring moral equilibrium in both individual

and social conduct (Miskawayh). Contemporary scholars such as Ahmadpour and Sadr have revitalized this dialogue by asserting that moral cognition is not only an auxiliary tool in jurisprudence but an epistemic source in its own right. Ahmadpour's comparative work between Islamic jurisprudence and cognitive science concludes that moral awareness and reasoning are integral to understanding divine purposes (Ahmadpour, 2016), while Sadr frames ethical rationality as the foundation of modern fiqh al-akhlaq (jurisprudence of ethics) (Sadr, 2012). This synthesis of intellect and morality implies that true ijtihad is both an act of interpretation and of conscience—a process where the jurist's ethical disposition directly shapes the legitimacy of the legal judgment. Such a vision bridges the dichotomy between formalist law and moral theology, reaffirming that human welfare, justice, and compassion are not external to religion but its ontological essence.

The structural relationship between ethics and the interpretive process becomes most evident in the methodological stages of ijtihad. Every stage—from the collection of textual evidence to the issuance of legal verdicts—is imbued with ethical imperatives that determine its validity. Ziaee Far underscores that intellectual honesty, humility, and the avoidance of prejudice are prerequisites for any credible deduction of divine rulings (Ziaee Far, 2009). Fakhar Toosi adds that fairness (insaf) must guide interpretation so that jurists may uncover the spirit of the law rather than merely its literal expression (Fakhar Toosi, 2013). Similarly, Deylami identifies justice and mercy as the ethical foundations of interpretive integrity, warning that the absence of these virtues leads to coercive and dehumanizing readings of sacred law (Deylami, 2005). At the culmination of this process, the jurist's intent (niyyah), aim (ghayah), and sense of justice collectively

ensure the moral legitimacy of the fatwa (Avaani, 1998). Jacks extends this framework philosophically, arguing that moral virtues are not secondary attributes of the jurist but conditions for epistemic trustworthiness and social credibility (Jacks, 1983). Thus, ijtihad, when divorced from ethical consciousness, degenerates into formalism devoid of compassion or justice. Conversely, when imbued with ethical rationality, it becomes an instrument for human flourishing and social reform. This ethical anchoring transforms the function of jurisprudence—from a rigid code of conduct into a dynamic moral discourse aligned with the principles of mercy, fairness, and public good.

At a hermeneutical level, the moral agency of the interpreter (mufassir) determines the ethical integrity of scriptural understanding. The act of interpretation, far from being a neutral linguistic exercise, is shaped by the moral posture, intellectual humility, and social awareness of the exegete. Moghniyeh emphasizes the importance of pure intention and sincerity as preconditions for authentic exegesis, asserting that the ethical quality of interpretation depends upon the moral state of the interpreter (Moghniyeh, 2018). Hosseini complements this by highlighting fairness and avoidance of bias as essential virtues in understanding divine intent (Hosseini, 1999), while Misbah Yazdi warns that interpretation without moral grounding risks distorting divine justice (Misbah Yazdi, 1999). These views converge in Motahhari's insistence that interpretive ethics ensures harmony between divine law and human dignity (Motahhari, 2008). Makarem Shirazi extends this logic to the principle of human equality, arguing that mercy and dignity are the guiding values for interpreting legal verses (Makarem Shirazi, 1998). The ethical framework of interpretation, therefore, protects revelation from misappropriation by ensuring that scriptural meaning remains consistent with

universal moral principles. Ziaee Far and Deylami further argue that interpretive ethics facilitates the integration of Shari'a with contemporary human rights norms by transforming rigid jurisprudence into a context-sensitive and humane moral discourse (Deylami, 2005; Ziaee Far, 2009). Within this paradigm, ethical exegesis becomes a bridge between revelation and the modern conscience—offering an interpretive model that honors both divine authority and human dignity.

The convergence of Islamic ethics and human rights underscores the universality of values such as justice, compassion, equality, and human dignity. Misbah Yazdi and Motahhari both note that the moral foundations of the Universal Declaration of Human Rights mirror the axiological core of Islamic ethics, rooted in the sanctity and nobility of human life (Misbah Yazdi, 1999; Motahhari, 2008). Makarem Shirazi contends that the ethical norms of Islam and global human rights frameworks can coexist when interpreted through the lens of moral rationality rather than literalism (Makarem Shirazi, 1998). Moghniyeh argues that this harmonization becomes practical when moral reasoning guides the application of divine injunctions to contemporary contexts (Moghniyeh, 2018). Hosseini and Ziaee Far further observe that the ethical interpretation of religious texts aligns legal reasoning with the inherent worth and equality of all human beings (Hosseini, 1999; Ziaee Far, 2009). Likewise, Misbah Yazdi's later reflections emphasize that preserving human dignity through ethical jurisprudence does not contravene divine law but fulfills its higher intent (Misbah Yazdi, 2010). Molma'i Khwarazmi and Rokni Dezfuli illustrate this synthesis by demonstrating how moral principles such as compassion and proportionality limit the severity of ritual and penal codes, ensuring their compatibility with social justice and human rights (Molma'i

Khwarazmi & Roshan, 2014; Rokni Dezfuli & Hedayati, 2016). Sanjabi and Araf'i similarly affirm that moral consciousness in legal interpretation elevates the credibility and adaptability of Shari'a within pluralistic societies (Araf'i et al., 2019; Sanjabi & Shekarbigi, 2018). Through this synthesis, ethical hermeneutics transforms divine law into a living system of justice that transcends cultural boundaries and fosters moral solidarity between Islamic and global humanistic traditions (Najjarzadegan et al., 2018).

Nevertheless, the operationalization of an ethical ijtihad encounters enduring philosophical and institutional challenges. The apparent contradiction between absolute divine commands and evolving moral norms raises concerns regarding the flexibility of jurisprudence in addressing modern dilemmas. Misbah Yazdi and Molma'i Khwarazmi identify this tension as an interpretive misunderstanding rather than an ontological contradiction, asserting that deeper comprehension of Shari'a objectives can reconcile scriptural authority with moral progress (Misbah Yazdi, 2010; Molma'i Khwarazmi & Roshan, 2014). Yet, as Elhami notes, the persistence of traditional institutional constraints and doctrinal rigidity limits the scope of reform-oriented jurisprudence (Elhami, 1999). Hedayati further critiques the separation of ethics from legal reasoning as the principal cause of moral alienation within Islamic legal discourse (Hedayati, 2015). The relativism of moral standards across cultures complicates the establishment of universal ethical norms, as Elhami emphasizes, requiring a balance between contextual interpretation and shared moral universals (Elhami, 1999). These challenges underscore the necessity of methodological renewal—one that integrates ethical rationality into *usul al-fiqh* (the principles of jurisprudence) and

institutionalizes interpretive accountability within religious education and legal practice. This paradigm shift transforms ethics from a decorative discourse into a normative criterion of jurisprudential validity.

In conclusion, ethics is not an auxiliary dimension of *ijtihad* and exegesis but their essential foundation. The study demonstrates that the moral dimension of legal reasoning safeguards the humanistic spirit of Islam by aligning legal interpretation with justice, compassion, and human dignity. When integrated into the structure of jurisprudence, ethical rationality transforms Shari'a into a dynamic system capable of addressing modern challenges while maintaining theological authenticity. It protects the integrity of divine revelation by ensuring that its application serves the welfare of humanity rather than the rigidity of formalism. The transition from text-centered to human-centered interpretation marks a paradigmatic shift in Islamic legal thought—one that acknowledges moral consciousness as both a hermeneutical tool and a theological imperative. This integration allows for the coexistence of tradition and modernity, preserving the sanctity of the sacred text while promoting justice, equality, and mercy as living realities of faith. Ultimately, the ethical framework of *ijtihad* and interpretation ensures that Islam remains a religion of compassion, reason, and moral excellence—capable of guiding human civilization toward both spiritual fulfillment and universal justice.

References

- Ahmadpour, M. (2016). *Jurisprudence and Islamic Ethics: A Comparison of Cognitive Science*.
- Arafi, A., Khalili, E., & Mousavi, S. N. (2019). Examining the Acquisition of Trust from the Perspective of Jurisprudential Ethics (*Fiqh al-Akhlaq*).
- Avaani, G. (1998). *Ethics* (Vol. 7).
- Deylami, A. (2005). *Islamic Ethics*.
- Draz, A. (1973). *Dastur al-Akhlaq fi al-Qur'an* (*Ethical Constitution in the Qur'an*).
- Elhami, D. (1999). *Ethics and Jurisprudence*.
- Fakhar Toosi, J. (2013). *The Relationship between Jurisprudence and Ethics and Presenting Imam's Viewpoint*.
- Fayz Kashani, M. M. (1989). *Al-Haqa'iq fi Mahasin al-Akhlaq* (*The Realities in the Merits of Ethics*).
- Hedayati, M. (2015). *The Effect of Separating Jurisprudence and Ethics on the Weakness of Ethical Culture in Islamic Civilization*.
- Hosseini, E. (1999). *Ethics and Jurisprudence*.
- Jacks, J. (1983). *Philosophy of Ethics (Practical Wisdom)*.
- Makarem Shirazi, N. (1998). *Ethics in the Quran* (Vol. 1).
- Misbah Yazdi, M. T. (1999). *Ethics in the Quran* (Vol. 1).
- Misbah Yazdi, M. T. (2010). *Philosophy of Ethics*.
- Miskawayh, A. *Tahdhib al-Akhlaq wa Tathir al-A'raq* (*Refinement of Morals and Purification of Dispositions*).
- Moghniyeh, M. J. (2018). *Moral Values in the Jurisprudence of Imam Sadiq (AS)*.
- Molma'i Khwarazmi, E., & Roshan, N. (2014). Source Recognition in Jurisprudence and Ethics.
- Motahhari, M. (2008). *Collected Works - Philosophy of Ethics* (Vol. 22).
- Najjarzadegan, F., Shokouh Bakhsh, M., Alamzadeh, N., & Setayesh, M. K. (2018). Analysis of Conflict Types in Jurisprudence and Ethics with Emphasis on Attentional Conflict in Ethics.
- Rokni Dezfuli, S. M., & Hedayati, M. (2016). Necessity of Distinguishing Uses of the Term "Fiqh" for Explaining the Relationship between Jurisprudence and Ethics.
- Sadr, S. M. (2012). *Fiqh al-Akhlaq (Jurisprudence of Ethics)* (Vol. 1).
- Sanjabi, N., & Shekarbigi, A. (2018). Investigating the Relationship between Jurisprudence and Ethics.
- Ziaee Far, S. (2009). The Effect of Ethics in *Ijtihad*.
- Ziaei Far, S. (2019). Types of Ethical Influence in Jurisprudence and *Ijtihad*.